

شرح رسالہ شریفہ نند صالح

حضرت آقائے حاج دکتور نور علی تابانندہ (مجنوب علیشاہ)

(قسمت دہم: شرح جمعہ تا پایان شرح روزہ)

فہرست

(مثنوی پر استسی بیانات، تملنق دو شرح آغاز شدہ از سال ہای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ھ. ش.)

شرح رسالہ شریفہ پند صالح (قیمت دہم)

صفحہ	عنوان
۵.....	شرح جمعہ
۴۲.....	شرح روزہ
۶۲.....	خلاصہ صفات مؤمنین.....
۶۵.....	مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پند صالح.....
	اول (شرح مقدمہ، فکر و تحقیق، دلائل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت)
	دوم (شرح ایمان، ذکر و فکر)
	سوم (شرح انتظار، صحبت و صلوات، آداب خدمت، کتمان سیر)
	چہارم (شرح اخلاق، مراقبہ و محاسبہ، یاد مرگ، امل، توبہ و انابہ، حیا، خوف و رجا)
	پنجم (شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم، رقت، فراست، غضب و شہوت، شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت، خشم، کظم غیظ، عفو و احسان، تہور، جبن، کینہ، عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود، توکل، تسلیم و رضا، شکر، احسان والدین، وفا، قناعت، استغنا، طمع، سخا و حرص، حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد)
	ششم (شرح خدمت، مواضع تہم، تعظیم امر و نہی)
	ہفتم (شرح مواضع تہم، تعظیم امر و نہی، جمع شریعت و طریقت، قرائت قرآن)
	ہشتم (شرح نماز)
	نہم (شرح اوراد، دعا، سحر)

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

ش
جمعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و در اسلام، جمعه عید مسلمین قرار داده شده است و نماز جمعه در آن به جای نماز ظهر معین شده که اجتماع شود و در هر ده یا شهری یک جماعت برپا و از اطراف هم بیایند و دو خطبه خوانده شود که حمد و ثنای خدا و رسول ﷺ و مناجات با خدا و نصایح عمومی و دستورات لازمه مطابق مقتضیات گفته شود. و در قرآن هم سوره‌ای به نام جمعه نازل شده و ثواب و روز جمعه ممتاز و برای عبادت اختصاص دارد و بر این اجتماع، مصالح دنیوی و اخروی همه نوع مترتب و شکوه اسلام و مسلمین و نمایش فرمانبرداری و یک‌رایی و یگانگی آنها بوده.^۲

مبحث جدیدی است از کتاب پندصالح، فرمایشات و دستورات حضرت صالح علیشاه که دستورالعمل و دستورال فکر ما می‌باشد و هم‌اکنون هم، برای ما لازم‌الاتباع و روشن‌بخش دل ماست. قبلاً

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۷/۶/۱۹ و ۱۳۷۷/۶/۲۶ و ۱۳۷۷/۷/۲ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ‌های ۱۳۸۷/۱۲/۱۵ و ۱۳۸۷/۱۲/۲۲ و ۱۳۸۷/۱۲/۲۹ ه. ش. و ۱۳۸۸/۱/۶ ه. ش.

۲. پندصالح، حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه، ج ۷، تهران، ۱۳۷۶، صص ۷۸-۷۷.

یادآوری بکنم این شیرینی که آوردند از طرف خانواده‌ی مرحوم آقای وفاعلی علیه السلام به مناسبت سالروز رحلت ایشان است. مدّت‌ها حضرت صالح علیشاه می‌خواستند ایشان را به قبول این خدمت راضی کنند و ایشان خواهش می‌کردند که معافشان کنند ولی بالاخره قبول کردند و قرار شد فرمان دستگیری برایشان بنویسند، منتها از حضرت صالح علیشاه خواهش کردند که شما هم این درخواست مرا قبول کنید؛ دعا کنید و از خدا بخواهید که من قبل از شما از دنیا بروم. ایشان هم قبول فرمودند. این است که ایشان در اوّل ماه و آقای صالح علیشاه به فاصله‌ی کوتاهی در نهم ماه ربیع‌الثانی سال ۱۳۸۶ قمری رحلت فرمودند.

این قسمت درباره‌ی جمعه است. در هر یک از ادیان ابراهیمی، یعنی کلیمی و مسیحی و اسلام، روزی را در هفته به‌عنوان عید امت تعطیل کرده‌اند. کلیمی یعنی منتسب به کلیم‌الله و اشاره به موسی علیه السلام است که لقبش کلیم‌الله بود. چون حضرت با خدا مکالمه می‌کرد، و مسیحی منتسب به حضرت عیسی است که مسیح است.

شرح خلقت در تورات آمده است که خداوند چگونه شروع به خلقت کرد. مسیحی‌ها هم همان تورات را به اضافه‌ی انجیل خودشان قبول دارند، در اسلام هم ما آنها را به نحوی قبول داریم، البتّه

می‌گوییم اگر این *تورات* و این *انجیل* را بخوانید معلوم می‌شود که امر خدا نیست و تاریخی است. ولی در ضمن آن تاریخ، فرمایشات پیغمبران را هم ذکر کرده‌اند؛ به هر جهت کتاب مقدّسی است، کما اینکه به نام کتاب مقدّس هم چاپ می‌شود که مرگب است از عهد عتیق یعنی عهدی که قبل از ظهور عیسی مسیح بوده، از پیش بوده، و عهد جدید یعنی عهدی که خداوند با مسیح ﷺ بسته است. امّا در اسلام، در خود قرآن، شرح تدریجی خلقت که خداوند در روز اوّل چه خلق کرد؟ دوّم چه؟ اینها نیامده است، ولی قرآن فرموده که خداوند خالق کلّ شئی^۱ است.

این روز تعطیل در ادیان ابراهیمی متفاوت است. مطالبی که در دین یهود در سفر پیدایش عهد عتیق درباره‌ی خلقت گفته شده، البته به زبان سمبلیک است برای اینکه در آنوقتی که خدا خلقت را انجام داد روز و شبی نبود، خورشید و ماهی نبود که بگردد و شب و روز باشد. اصولاً وقتی در *تورات* گفته می‌شود که خداوند در چند روز موجودات را خلق کرد، روز به معنایی که ما می‌گوییم روز جمعه یا شنبه یا... نیست. روز به معنای متداول عبارت از هر دوری است که آفتاب گردش می‌کند از امروز صبح تا فردا صبح. امّا روزهای خلقت به این معنا

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۲ / سوره رعد، آیه ۱۶ / سوره زمر، آیه ۶۲ و سوره غافر، آیه ۶۲.

نیست، به معنای دوران است. خداوند در یک دوران اینها را آفرید. به هر حال در آنجا اصطلاحاً گفته شده خداوند در روز یکشنبه شروع به خلقت کرد. آسمان و زمین و آب دریا و حیوان و جماد و نبات را آفرید و در روز جمعه که در واقع سیر خلقت در مسیر تکامل به بالاترین قسمت رسیده بود، انسان را آفرید. با آفریدن انسان خلقت تمام شد و روز شنبه خداوند استراحت کرد. این چیزی است که یهودی‌ها می‌گویند و به این حساب معتقدند چون در روز شنبه خداوند استراحت کرد، ما هم باید در این روز استراحت کنیم. این حکم تعطیلی در نظر یهود خیلی شدید بود بطوری که تخلف از آن تقریباً معادل شرک تلقی می‌شد. در این باره در قرآن تخلفی از این قوم ذکر شده است. چون قومی بودند که کلاه شرعی را خوب درست می‌کردند. داستان این است که گروهی از اینها که در نزدیک دریا بودند و شغلشان ماهی‌گیری بود، چون روز شنبه نمی‌آمدند، ماهی‌ها کم‌کم عادت کردند و فهمیدند که روز شنبه امنیت دارند. این بود که روز شنبه همه‌ی ماهی‌ها به آسانی می‌آمدند و می‌رفتند. یهودی‌ها دیدند که ماهی‌ها در این روز زیاد می‌آیند طمعشان به جوش آمد و از طرفی به قول خودشان نمی‌خواستند از امر خدا تمرّد بکنند. به زعم خود گفتند کلاه سر خدا بگذاریم. گودال بزرگی، برکه‌ای درست کردند و به دریا راه دادند. روز شنبه ماهی‌ها می‌آمدند داخل

گودال و آخر شب که شبیه تمام می‌شد، جلوی گودال را می‌گرفتند و یک‌شنبه ماهیگیری می‌کردند که در قرآن آنها به نام «اصحاب سَبْتِ» ذکر و لعن شده‌اند.^۱ سبت در عبری یعنی شبیه. به سبب این کار خداوند آنها را به صورت بوزینه مسخ کرد. شرح این داستان آمده که گروهی این مردم را نصیحت کردند که این کار را نکنید و گروهی دیگر که این کار را نمی‌کردند و نصیحتی هم به آنها نمی‌کردند، گفتند: چرا نصیحت می‌کنید، چه فایده؟ اینها که کار خودشان را می‌کنند. نصیحت فایده ندارد. ناصحین می‌گفتند مَعْدُورَتًا اِلَى اللّٰهِ، برای اینکه در نزد خدا معذور باشیم و وظیفه‌مان را انجام داده باشیم، نصیحت می‌کنیم. خداوند که عذاب کرد فقط گروه ناصحین را نجات داد. اما آن گروهی که خودشان گناه نمی‌کردند ولی گناه را می‌دیدند و می‌توان گفت با آن گناه زندگی می‌کردند، بطور معمولی آنها را هم مجازات کرد. شبیه این مطلب، آیه‌ی دیگری در قرآن است: قُتِلَ اَصْحَابُ الْاُخْدُودِ^۲، نابود شدند یا نابود شوند اصحاب اخدود. اخدود از پادشاهان یهود بود، می‌گویند مسیحی‌ها را اذیت می‌کرد، در آتش می‌انداخت. خداوند هم این قوم را نفرین می‌کند و می‌فرماید: می‌دیدند که با مؤمنان چه کار می‌کنند؛ وَهُمْ عَلٰی مَا

۱. سوره نساء، آیه ۴۷: ... کَمَا لَعَنَّا اَصْحَابَ السَّبْتِ.

۲. سوره بروج، آیه ۴.

يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودًا^۱

منظور اینکه تعطیلی شنبه در نظر یهود اهمیت زیادی دارد. بعداً مسیحی‌ها یک‌شنبه را اهمیت دادند. چون می‌گویند در یک‌شنبه حضرت مسیح پس از مصلوب شدن از گور برخاست. البته ما می‌گوییم که حضرت مسیح را نکشتند، ما قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ^۲، یهودا که از حواریون بود ولی با دشمنان حضرت همدست شده بود، به آنها گفته بود: من هر کسی را بوسیدم، او مسیح است دستگیرش کنید. وقتی که آمد حضرت را معرفی کند شب تاریک بود، حضرت را بوسید، همه‌ی آنها شبیه به هم بودند مأموران آمدند و خود یهودا را گرفتند، هر چه فریاد زد که من مسیح نیستم، مسیح اوست اهمیت ندادند. در متون ما اینطور می‌گویند ولی مسیحی‌ها می‌گویند حضرت را به صلیب کشیدند بعد هم در غاری دفن کردند و سنگ خیلی بزرگی جلوی غار گذاشتند. مسیحی‌ها در آن زمان معتقد بودند که وقتی مسیح را دفن کنند خودش بیرون خواهد آمد. لذا برای اینکه به‌قول خودشان مسیح نتواند خارج بشود سنگ خیلی بزرگ و سنگینی جلوی غار گذاشتند که مسیح نتواند حرکت کند و از آنجا خارج شود. ولی به‌قول مسیحی‌ها در

۱ . سوره بروج، آیه ۷.

۲ . سوره نساء، آیه ۱۵۷.

روز موعود، یعنی در روز یکشنبه، حضرت مسیح زنده شد و بیرون آمد و پیش حواریون رفت و چهل روز هم نزد حواریون بود و بعد به آسمان رفت. ما در سفری که در خدمت حضرت صالح علیشاه و حضرت رضاعلیشاه (که در آنوقت ملقب به رضاعلی بودند) به بیت المقدس رفته بودیم، آنجا را دیدیم. سنگ خیلی سنگینی از فاصله‌ای کشانده شده بود که می‌گفتند سنگ خودش آمده است. به این ترتیب مسیحی‌ها به یکشنبه اهمیت دادند. البته تا مدتی شنبه و یکشنبه هر دو را تعطیل می‌گرفتند ولی بعد تدریجاً برای اینکه از یهودی‌ها جدا بشوند یکشنبه را تعطیل گرفتند. اما مسلمین می‌گویند روز جمعه به قول همان روایات و اخبار عهد عتیق روزی است که خداوند آدم را آفرید، بشر را آفرید، یعنی در واقع جشن تولد ماست. خداوند این را عید قرار داده که ما هم یک تولد معنوی در این روز داشته باشیم. روز جمعه قبلاً نام دیگری داشت ولی از وقتی که نماز جمعه در آن مقرر شد نامش هم در عرف مردم تغییر کرد و به آن جمعه گفتند.

اهمیت جمعه در دین اسلام بسیار زیاد است. اول اهمیتش همین است که نماز خاصی برای جمعه تشریح کرده‌اند به جای نماز ظهر و آن نماز جمعه می‌باشد. نماز جمعه احکام خاصی دارد و دو

رکعت است و دو خطبه قبل از نماز دارد. مطالب خطبه‌ی اولش یاد خدا و پیامبر است درباره‌ی تقوی و نصایح و اخلاقیات که برحسب نیاز جامعه سخن گفته می‌شود شاید برای یادآوری به حاضرین که حال که شما برای اطاعت امر خدا آمده‌اید، این هم برای ذکر خداست. و در خطبه‌ی دوّم که حتماً باید فاصله‌ای با خطبه‌ی اوّل داشته باشد گزارش وضع جامعه‌ی مسلمین به اطلاع همه می‌رسد. امام جمعه از این حیث به اصطلاح امین مردم است که اطلاعاتی را که لازم است به نظر مردم برساند.

یکی از آداب نماز جمعه این است که امام جمعه باید به سلاح جنگی تکیه داشته باشد که در قدیم این سلاح شمشیر بود ولی امروز چون شمشیر سلاح جنگ نیست به تفنگی تکیه می‌کنند و این تکیه‌ی به سلاح جنگی به اضافه‌ی اینکه در خطبه‌ی دوّم امام جمعه باید اوضاع جامعه اسلامی و روش مسلمان‌ها، یعنی برنامه‌ی کار آینده‌شان را بگوید، حاکی از اهمّیتی است که اسلام به اجتماع مسلمین داده است که اوّلًا با تأکید فرموده است این کار را بکنید و بعد هم با دو خطبه آنها را برای زندگی آماده می‌کند. یعنی در همه حال مسلمانان آماده‌ی زندگی، آماده‌ی صلح و جنگ، هر دو، هستند. در واقع خطبه‌ی اوّل خطبه‌ی صلح است و خطبه‌ی دوّم خطبه‌ی آمادگی برای جنگ.

این اهمیتی است که اسلام به جماعت داده است. آیات در این معنا در قرآن فراوان هست مثل این آیه که **وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**^۱. گاهی می گوید خداوند دوست دارد مؤمنین را چنان ببیند **كَأَنَّهُمْ بُيُوتٌ مَرْصُوصٌ**^۲، مثل دیوار آهنی باشند. یعنی در هر مورد مجتمع. خود نماز جمعه مظهری است برای اداره‌ی جامعه؛ کسی که امام جمعه است برنامه‌ی جامعه‌ی مسلمین را تعیین و آن را هدایت می‌کند.

در مورد نماز جمعه بین فقهای شیعه اختلاف فراوان است. در قدیم حتی عده‌ای اقامه‌ی نماز جمعه را در زمان غیبت امام حرام می‌دانستند که البته حالا اینطور نیست. در بعضی رساله‌ها من دیده‌ام که از نماز جمعه اصلاً اسمی برده نشده، ولی نگفته‌اند حرام است. همین که اول اسم نبرده‌اند و در چاپ‌های بعدی هم باز اسم نبرده‌اند معلوم است که معتقدند که نماز جمعه را در زمان غیبت امام نباید خواند. استدلالشان هم این است که امام معصوم است که می‌داند واقعیت وقایعی که اتفاق می‌افتد چیست و آنطوری که مصلحت جامعه است آن را به اطلاع مردم می‌رساند. امام هم نیست که کسی را برای

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۲. سوره صف، آیه ۴.

اقامه‌ی نماز معین کند. بنابراین وقتی امام غایب باشد نباید نماز جمعه خوانده شود. البته این عقیده در این زمان خیلی نادر است و بعضی از فقهای فعلی آن را واجب می‌دانند، بعضی‌ها مکروه می‌دانند، بعضی‌ها مستحب می‌دانند و بعضی هم مخیر می‌دانند بین نماز جمعه و نماز ظهر. بعضی هم احتیاط کرده و می‌گویند اگر هم نماز جمعه خواندیم، نماز عادی را هم بخوانیم.

به هر جهت تشریح نماز خاصی، عظمت این روز را در دین اسلام نشان داده و اینکه مسلمانان به آن اهمیت فراوانی می‌دهند. از طرفی در اخبار و کتاب‌های ادعیه دعاهای فراوانی برای این روز ذکر شده است. مثلاً می‌گویند از غروب پنج‌شنبه تا سحر جمعه فرشتگان از طرف خداوند مأمورند و فریاد می‌زنند که آیا در زمین کسی هست که بیماری داشته باشد و شفا بخوهد؟ آیا کسی هست که مقروض باشد و ادای دین بخوهد؟ آیا کسی هست که سعادت دنیا و آخرت بخوهد؟ خلاصه فرشتگان می‌گویند از اول شب تا اذان صبح که رفت و آمد می‌کنیم، هر کسی نیازی از این قبیل دارد به درگاه خدا می‌بریم. خداوند هم وعده داده که قبول کند. بنابراین سحر جمعه فضیلتش خیلی بیشتر از سایر مواقع است. جلسات قبل هم گفته شد که وقتی فرزندان یعقوب از آن حضرت تقاضا کردند که به درگاه خداوند استغفار کن که ما را

ببخشد. حضرت فرمود: به زودی برای شما استغفار خواهم کرد و در اخبار و روایات است که حضرت منتظر جمعه و سحر جمعه بود که برای آنها استغفار بکند.

دعاهای فراوانی در همین باره نقل کرده‌اند که در کتاب‌های دعا هم نوشته شده، کتاب‌هایی مثل صحیفه علویه، زاد المعاد و مفاتیح الجنان که فعلاً متداول است. البته همانطور که از حضرت جعفر صادق علیه السلام از پدرشان حضرت باقر علیه السلام نقل شده عبادت نباید موجب خستگی و ملال بشود، خداوند اگر بخواهد به یک کار، ما را به بهشت می‌برد. در این باره نقل است که شخصی همسایه غیرمسلمانی داشت که مسلمان شد. چون با او همسایه بود، گفت: چون من تازه مسلمان شدم آداب و رسوم اسلام و عباداتش را نمی‌دانم، شما من را راهنمایی کنید. آن مسلمان گفت: بسیار خوب، سحر به دنبال خواهم آمد که برای نماز به مسجد برویم. سحر آمد و او را با خود به مسجد برد و دو رکعت نماز خواندند. تازه مسلمان گفت: تمام شد برویم منزل؟ مسلمان گفت: نه، این دعا و تعقیبات نماز را بخوان خوب است. آنها را هم خواند و گفت: تمام شد؟ گفت: نه، این دعا را هم بخوان و او هم خواند. خلاصه هر چه این گفت، او دعای دیگری را گفت که این را هم بخوان. یک وقت گفت: تمام شد؟ گفت نه حالا موقع نماز ظهر است و

اذان می‌گویند بایست و نماز ظهر را بخوان. باز نماز ظهر را خواند، گفت: تمام شد؟ گفت: نه این دعا هم برای خواندن تا نماز مغرب و عشاء است. گفت: حالا دیگر تمام شد و حدود ساعت ده، یازده شب به منزلش رفت. فردا صبح آن همسایه‌ی مسلمان دومرتبه رفت و در زد و خطاب به تازه‌مسلمان گفت که بیا به مسجد برویم. او در پاسخ گفت: نه، مسلمانی برای شما و برای آدم‌های بیکار خوب است، من کار دارم! این است که در هر چیزی باید ملایمت کرد. پیغمبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: دین من، دین نرم و ملایمت است، با نرمی وارد دین بشوید، سعی نکنید خودتان را به خستگی بیندازید. از لحاظ روانشناسی هم این مطلب کاملاً صحیح است، برای اینکه اگر کسی ملال داشته باشد در روحیه‌اش اثر می‌کند.

مورد دیگری که در شب و روز جمعه مقرر شده است و اهمّیت آن کمتر از عبادات و دعاها نیست، رعایت حال دیگران است. غسل جمعه مستحب است برای اینکه بدن تمیز باشد و بوی عرق ندهد. مستحب است که مسلمان عطر به کار ببرد که همنشینش ناراحت نشود. رعایت حال دیگران همیشه لازم است به‌خصوص در روز جمعه که نماز اقامه می‌شود و جمعیت تشکیل می‌شود، همین رعایت حال دیگران در مورد مجلس فقری مهم است. مثلاً گاه بچه‌ی کوچک را

می‌آورند مجلس در حالی که نمی‌توانند از او نگهداری کنند. بچه مزاحم نمازگزاران دیگر و موجب کدورت میان آنها و صاحب بچه می‌شود. اینجا ایثار و فداکاری ثوابش کمتر از نماز نیست بلکه بیشتر است که توصیه کرده‌اند زن و شوهر با هم قرار بگذارند که یک مرتبه زن به مجلس بیاید و مرد بچه را در منزل نگهداری کند و یک مرتبه مرد بیاید و زن بماند بچه را نگه‌دارد. مسلماً ثوابی که در این کار می‌برد از ثواب نماز اگر بیشتر نباشد کمتر نیست.

یکی دیگر از مستحبات خیلی لازم در این روز صله‌ی رحم است، یعنی دیدار با اقوام و خویشان. تصریح آیه‌ی قرآن است: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ**، خویشاوندان نسبت به یکدیگر سزاوارترند. منظور اینکه رسیدن به **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ** را توصیه فرموده‌اند. دیدار اقوام و دوستان بسیار خوب است.

یکی دیگر از کارهای صحیحی که در شب و روز جمعه می‌شود انجام داد رفتن به گورستان‌ها و سلام به اهل قبور و حرم‌های ائمه و بزرگان و دعا کردن برای آنها است. با این کار، شخص در واقع سلام به خودش می‌کند و به‌علاوه یادش می‌آید که سرنوشت او و سرنوشت همه‌ی ما این است.

در مورد کار کردن هم همانطوری که گفته شد یهود در روز شنبه هیچ نوع کار دنیایی نمی‌کردند و آن را حرام می‌دانستند، در اسلام هم در روز جمعه نماز جماعت مقرر شده بود و هر چه پیغمبر ﷺ برای این روز فرمود نماز بود و عبادت. در قرآن آیه‌ای راجع به نماز جمعه است و یک سوره‌ای هم به‌نام سوره‌ی جمعه است. در آن آیه می‌فرماید: إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ^۱، از وقتی که نماز شبانه‌روز جمعه شروع شد، یعنی ندا شد، اذانش گفته شد، که اولین نمازی که در شبانه‌روز جمعه هست همین نماز مغربی است که در شب جمعه می‌خوانیم. از این رو می‌فرماید که فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ، بشتابید برای یاد خدا وَذَرُوا الْبَيْعَ، بگذارید معاملات را که دارید. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ، وقتی نماز جمعه تمام شد، آنوقت منتشر بشوید و کسب و کار کنید. این دستور در واقع مانند یک استراحت الزامی است که چون در تمام ایام هفته کار کرده‌اید، نکند که از یاد خدا غافل شوید.

در این آیه چند فعل، به‌اصطلاح زبان عربی، امر است: فَاسْعَوْا، بشتابید؛ ذَرُوا، ترک کنید، بگذارید؛ فَانْتَشِرُوا، منتشر بشوید. فعل امر از

لحاظ بسیاری از اصولیون به اصطلاح ظهور در وجوب دارد. وقتی فعل امر است، یعنی بکنید، لازم است. بعضی هم می‌گویند که ظهور در وجوب ندارد و خیلی اوقات امر مستحبی است. مرحوم آقای سلطان‌علیشاه در تفسیر بیان السعاده، این امر را تقریباً به‌عنوان وجوب گرفته و فرموده‌اند معاملات، یعنی هرگونه کار دنیایی، از شب‌جمعه تا ظهر جمعه حرام است. البته معامله درست است و باطل نیست ولی آن کس که معامله‌ای انجام داده کار بدی کرده است. ولی از آنجا که در اسلام دستور این است که باید هم دنیا و هم آخرت را با هم داشت، بلافاصله خداوند می‌فرماید: وقتی که نماز تمام شد، یعنی نماز ظهر جمعه تمام شد، آنوقت منتشر بشوید و روزی را از خدا بخواهید. خود این انتشار مثل یک بازار مکاره است که از هر جایی هر کسی کالایی دارد می‌آورد و عرضه می‌کند. چنین رابطه‌ای ایجاد می‌شود. باز اضافه کرده‌اند که **وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ**، فضل در اینجا بیشتر در معنای روزی به‌کار رفته؛ این است که گفته‌اند به مستند همین آیه در قرآن کسب و کار در عصر جمعه خیلی برکت دارد.

بنابراین در روز جمعه، یعنی از مغرب پنج‌شنبه که نماز مغرب خوانده می‌شود و شبانه‌روز جمعه شروع می‌شود، باید به یاد خدا بود تا وقتی که نماز شبانه‌روز جمعه خاتمه پیدا کند. نماز شبانه‌روز جمعه یکی

مغرب و عشاء پنج‌شنبه است، یکی نماز صبح است، یکی هم نماز ظهر جمعه است. وقتی که آن نماز تمام شد، فرموده‌اند که منتشر شوید در زمین و از فضل و کرم خدا جستجو کنید. پس از غروب پنج‌شنبه تا اتمام نماز ظهر کسب و کار دنیوی حرام است و صحیح نیست. اما اکنون متأسفانه رسم این است که صبح جمعه کاسب‌ها و مغازه‌دارها کار می‌کنند و عصر می‌بندند. ولی اگر عصر باز کنند خیلی بهتر است. البته تمام ایام، تمام روزها روز خداوند است، هیچ روزی با روز دیگر فرقی ندارد، تمام روزها خورشید از یک طرف درمی‌آید و در طرف دیگر غروب می‌کند. ساعات شبانه‌روز هم اصالتاً فرقی ندارند و فرقی که در اینجا گذاشته شده از جانب خالق است که خودش فرموده است که من برای این روز خصوصیتی قائل شده‌ام، این است که وقتی بدون تصریحی باشد همه روزهای خدا برابر است. مگر روزی که خداوند یا بزرگان به ما دستور خاصی داده باشند. مثلاً عاشورا را ما اهمیت می‌دهیم برای اینکه واقعه‌ی آن روز به دل ما ناگوار است. بعد هم همه‌ی ائمه آن روز را بزرگ دانسته‌اند، یا عید غدیر را اهمیت می‌دهیم برای اینکه عید ولایت است؛ و الا اگر غیر از این باشد سایر روزها با هم برابرند. جمعه را هم چون خداوند اهمیت داده و سوره‌ای به‌نام جمعه نازل شده، برای ما اهمیت دارد.

بلکه بازار عمومی و توسعه‌ی اقتصادی بعد از نماز ملحوظ شده؛ متأسفانه در شیعه در زمان غیبت کمتر اهمیت داده شده تا در این زمان‌ها که حتی نام آن هم در میان نیست و همه از این فیض محروم مانده‌اند ولی فقرا بحمدالله شب و روز جمعه را برای عبادت و زیارت و خدمت قرار داده تا بعد از ظهر کار دنیوی نمی‌نمایند و شب‌های جمعه را هم اجتماع داشته و دارند و رضای فقیر هم در این است که این شیوه پسندیده را تا بتوانند ترک نمایند و تا بتوانند در انجمن‌های فقری شب‌های جمعه حاضر شوند و البته شب‌دوشنبه هم از سایر شب‌ها امتیازی دارد و اگر بشود آن شب هم اجتماع فقری باشد، بهتر است. اگر چه اجتماع دینی همیشه مطلوب و در صورتی که مانع کار و شغل آنها نباشد که اسباب زحمت شود خوب است و خود اجتماع مؤمنین به وجهه‌ی ایمانی هیجان محبت و برکت و عزت آورد.^۱

در مورد جمعه و فضیلت جمعه قبلاً مطالبی گفته شد. از این فضیلت ما چطور بهره ببریم و چگونه این فضیلت را قدردانی و قدرشناسی کنیم؟ نماز جمعه به جای نماز ظهر و دارای دو خطبه و دو رکعت است. بنابراین در تمام مدتی که خطبه‌ها خوانده می‌شود باید

تمام مستمعین، مأمومین، آنهایی که برای اقتدا آمده‌اند، به حالت نماز باشند. رو به قبله نشسته و توجّه به اطراف نکنند. هیچ گفتگویی نکنند و با سکوت کامل به خطبه‌ها توجّه نمایند. انجام هر عملی که نماز را باطل می‌کند در ضمن این خطبه‌ها موجب ابطال دو خطبه است. بهتر است در خطبه‌ی اوّل از تقوی و از صفات اخلاقی ضروری برای مؤمنین بحث بشود و این جنبه‌ی معنویت، یعنی جنبه‌ی طریقت است. در خطبه‌ی دوّم هم از اوضاع مسلمین جهان گفته شود. در واقع می‌توان استنباط کرد که این دو خطبه اشاره به دنیا و آخرت است. به این معنی که در خطبه‌ی اوّل امام و مأمومین پرواز می‌کنند به عالمی که از آنجا آمده‌اند و بالاخره باید به آنجا بازگردند و متذکّر دستورات اخلاقی و شرعی که در این باره داده شده می‌شوند و در خطبه‌ی دوّم می‌پردازند به کار دنیا که الان چگونه زندگی می‌کنند و چه باید بکنند و این دو خطبه جامع هر دوست؛ یعنی هم دنیا، هم آخرت. درویش باید به هر دو توجّه کند. در آیه‌ی قرآن هم می‌فرماید که بعضی از مردم می‌گویند: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ، خدایا راحتی و آسایش و نعمت ما را در دنیا بده، خدا به آنها می‌دهد ولی در آخرت نصیبی ندارند. وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ

حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۱، بعضی دیگر هم هستند که می‌گویند خدایا در دنیا به ما خوبی و حسنه بده، در آخرت هم به ما حسنه بده و عذاب آتش را از ما دور کن. البته در اینجا بحث است که چرا فرموده: عَذَابَ النَّارِ. یعنی هم در حسنه‌ای که در دنیا می‌دهی و هم در حسنه‌ای که در آخرت می‌دهی، آتش و سوزندگی آن را از ما دور کن. تقریباً همه‌مان گاهی اوقات آتش‌هایی را احساس کرده‌ایم که زندگی و افکار ما را متشنج می‌کند، ناراحت می‌کند، واقعاً مانند آتش می‌سوزاند. اینها کسانی هستند که از خدا می‌خواهند که ما را در هر دو دنیا خیر بده و در هر دو از آتش حفظ کن. خداوند می‌فرماید: **أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا**^۲، آنها از هر چه به دست آورده‌اند نصیبی می‌برند. نمی‌فرماید: بیا این دنیا، این هم آخرت، نه! این اشخاص نصیبی از آنچه که کردند می‌برند. منظور از آنچه کردند هم این نیست که مثلاً ساختمان ساختند، پل ساختند، بیمارستان ساختند. این کسب به نیت و خلوص نیت است، آن کارها هم جلوه‌ی آن است نه اینکه واقعاً خودش باشد. البته آنچه ما دنیا می‌گوییم، اگر به قصد خدمت به خدا باشد، خودش آخرت است. باید گفت کثرت و وحدت.

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۲.

در خطبه‌ی اوّل غالباً از تقوی گفته می‌شود. در قرآن اینقدر که از تقوی که صفت خاص و صفت بارز مؤمنین است، گفته شده، از صفت دیگری گفته نشده است. بنابراین در خطبه‌ی اوّل از تقوی گفته می‌شود. خطبه‌ی دوّم درباره اوضاع اجتماعی مملکت و مسلمین است. بین دو خطبه هم باید فاصله‌ای باشد مثل فاصله‌ای که در نماز بین دو سجده است. جُمُعَه یا تَلْفَظ صحیح آن جُمُعَه، قبلاً نام دیگری داشت ولی از وقتی که نماز جمعه در این روز تشریح شد، به مناسبت همین نماز اسمش جمعه شد: یَوْمَ الْجُمُعَةِ. آنقدر این مسأله‌ی نماز جمعه اهمّیت داشت که نام روز را عوض کرد و نامش را به آن روز داد. بعد از پیغمبر ﷺ هم همینطور بود و اهمّیت داشت. البتّه هر نماز جماعتی به خصوص نماز جمعه اهمّیت دارد که منقول است (البتّه من متخصص نیستیم که دقیقاً بگوییم این حدیث از پیغمبر ﷺ صحیح است یا نیست) که هرکسی همسایه‌ی مسجد باشد و چهل روز در نماز جماعت یا نماز جمعه حاضر نشود باید او را وادار و ملزم به شرکت در جماعت کنند. که البتّه همین مطلب را بهانه‌ای هم برای علی علیه السلام کردند و به همین بهانه به مسجد آمدند و گفتند که چرا علی به نماز جماعت نمی‌آید؟ البتّه این گفته صرفاً بهانه‌ای بود، و الاّ علی شخصیتی نبود که کسی بتواند خدای نکرده به او توهینی بکند. مقام علی هم قابل غصب نبود.

مقام علی در دل‌های ماست. به هر جهت این بهانه‌ای بود که چرا علی به نماز نمی‌آید. اینقدر نماز جمعه و به جماعت اهمّیت داشت. البتّه حضرت برای نماز جماعت می‌رفتند آن هم به همان دلیلی که وقتی حضرت فاطمه علیها السلام خیلی ناراحت بود و علی را به مبارزه تشویق کرد. علی گفت که همین حالا به خاطر تو شمشیر می‌کشم و می‌روم برای مبارزه. حضرت خواست از در اتاق بیرون بیاید، صدای مؤذّن بلند شد. در آن لحظه شهادتین را می‌گفت که علی خطاب به حضرت فاطمه فرمود: می‌خواهی که این صدا تا روز قیامت بلند باشد؟ فاطمه فرمود: بله، مسلّم است. حضرت فرمود: بنابراین باید شمشیر علی غلاف شود. حضرت فاطمه از روی اعتقادی که به علی علیه السلام داشت پذیرفت. همان مصلحتی که شمشیر علی را غلاف کرد (شمشیری که از هیچکس باک نداشت، شمشیری که به هر یک از کفار می‌رسید او را می‌کشت) همان مصلحت اقتضاء می‌کرد که علی به نماز جماعت و نماز جمعه بیاید و اقتدا کند. در زمان شیخین که خیلی هم به خلفا مشورت می‌داد. گواینکه عمر گفت بیعت ابوبکر فلتّه بود، به اصطلاح امروزی شبیه به کودتایی بود، خدا مسلمین را از شرّش حفظ کند. بعدها دیدیم که شرّش این بود که معاویه آمد، یزید و مروان عبدالملک و... آمدند ولی در زمان همین‌ها هم نماز جمعه برقرار می‌شد و ائمه‌ی

بزرگوار ما هم به همان دلیل تشریف می‌برند.

بعد از زمان غیبت کم‌کم در بین فقهای شیعه نظریاتی راجع به نماز جمعه اظهار شد. در مورد نماز جمعه همانطور که قبلاً گفتیم بین فقها از حرمت تا وجوب، فتوا هست که بعضی‌ها واجب می‌دانند بعضی‌ها حرام، بعضی‌ها هم یا مکروه یا مستحب یا مختار بین اختیار نماز ظهر و یا نماز جمعه. آنهایی که می‌گویند حرام است به این جهت می‌گویند که چون امام جمعه را امام معصوم تعیین نکرده، بنابراین آن اطلاعاتی که به مردم می‌دهد و مواردی را که می‌گوید معتبر نیست. اگر ائمه هم تشریف می‌بردند برای این بود که حرف‌های آنها را تصحیح کنند. اگر در نماز جمعه یا در خطبه‌ها آنها علی علیه السلام را سب می‌کردند، ائمه حضور داشتند و به اندازه‌ی امکاناتشان مردم را روشن می‌کردند. این است که خیلی‌ها معتقد شدند که نماز جمعه در غیبت امام معصوم جایز نیست. البته بعضی از مسائل دیگر هم بود که فعلاً به آن کاری نداریم. همین نماز جمعه را بعضی از فقها جائز می‌دانند و در رساله‌ها مقررّات نماز جمعه را نوشته‌اند. در بعضی از رساله‌ها هم مقررّات نماز جمعه را ننوشته‌اند و حتی در چاپ‌های بعدی هم که نماز جمعه برگزار می‌شود، اضافه نکرده‌اند.

در اینجا مرقوم فرموده‌اند متأسفانه در شیعه زمان غیبت کمتر

اهمیت داده شده و حتی در این زمان‌ها حتی نام آن هم در میان نیست. البته این فرمایش ایشان مربوط به سال ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸، یعنی حدود ۷۰ سال پیش است که این رساله را در آن تاریخ مرقوم فرموده‌اند که نماز جمعه مطرود شده بود. ولی این قسمت فرمایش ایشان که توصیه به فقرا است که حتماً شب و روز جمعه اجتماع کنند، همیشگی است. اجتماع شب‌جمعه تقریباً از جنبه‌ی عاطفی و جوب دارد. ایشان واجب شرعی نفرمودند. منتها از این قسمت آیه استنباط واجب شرعی کردند که قرآن فرموده است: إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ^۱ یعنی از اول مغرب شب‌جمعه که جمعه آغاز می‌شود بشتابید برای ذکر خداوند، و بیع یعنی هرگونه معامله‌ی دنیایی را کنار بگذارید.

در اینجا فرموده‌اند خوشبختانه فقرا این امر را رعایت کرده و ان‌شاءالله تا بتوانند رعایت می‌کنند. البته اگر کسی مانع شد، مصداق آیه‌ی قرآن است که أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ^۲، آیا دیدی آن کسی را که نهی کرد بنده‌ی خدایی را که داشت نماز می‌خواند از نماز خواندن.

۱. سوره جمعه، آیه ۹.

۲. سوره علق، آیات ۱۰-۹.

درباره‌ی امرِ فَاسْعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ، البتّه این ذِکْرِ اللَّهِ را در منزل و در تنهایی می‌توان انجام داد کما اینکه خیلی‌ها چون کار دارند به تنهایی انجام می‌دهند اما مجالس فقری که در شب‌جمعه فراهم شده است برای همین است و لذا تأکید فراوان راجع به شب‌جمعه شده است، ولی نمی‌شود گفت واجب است. چون واجب آن چیزهایی است که پیغمبر ﷺ فرموده است. ولی آنقدر بر آن تأکید شده که بهتر است همه‌ی کارهای دنیوی را بگذاریم و در آن موقع به مجلس بیاییم. البتّه در اینجا مرقوم فرموده که شب‌دوشنبه هم تا بتوانند در مجالس فقری شرکت کنند. درباره‌ی معنای این توانایی هم باید دقت کرد. توانایی این نیست که مثلاً انسان حوصله ندارد یا می‌خواهد تلویزیون نگاه کند یا روزنامه بخواند. اینها را باید بگذارد و به مجلس برود. عدم توانایی مثلاً اینطور است که وقتی در خانواده‌ای فرزند کوچک یا شیرخوار دارند، رعایت حال او واجب‌تر است. مثلاً اگر ببیند بچه‌اش خدای نکرده در معرض خطری است و نمازش دیر می‌شود نباید نماز بخواند، باید برود آن بچه را از خطر نجات بدهد بعد نمازش را بخواند. در خانواده‌هایی که بچه‌ی کوچک یا بچه‌ی شیرخوار دارند زن و شوهر به‌صورت نوبتی با هم قرار بگذارند که یکی از آنها بماند بچه‌ها را نگهداری کند و آن دیگری به مجلس بیاید. هفته بعد نوبت را عوض کنند.

پس شب دوشنبه هم بعد از شب جمعه محترم است. البته شب دوشنبه در دین حضرت زرتشت محترم بود، شنبه مال کلیمی‌ها و یکشنبه مال مسیحی‌ها و دوشنبه مال زرتشتی‌ها بود و جمعه هم که مربوط به ما می‌باشد. بارها خدمت همه‌ی اخوان عرض کرده‌ام که شب جمعه و دوشنبه‌ی ما تعطیل بردار نیست. این است که وقتی از فقرای بعضی آبادی‌ها پرسیدم: مجلس دارید؟ گفتند: خیر، ما فقط یک خانوار به تعداد چند نفر با هم محرم هستیم، گفتم که شب جمعه را حتماً به‌عنوان مجلس دور هم بنشینید. وقتی هم می‌نشینید فکر نکنید که با هم محرم هستید، مثل مجلس همگانی، زن‌ها با پوشش معمولی و جدا و مردها در اتاقی جداگانه بنشینند. اول مغرب نماز بخوانید و بعد هر کدام از شما که می‌تواند کتابی بخوانید و اگر نتوانستید، لااقل حمد و سوره و آیات قرآن و فاتحه بخوانید. وقتی تمام شد آنوقت مجلستان تمام شده و خویشان می‌توانید با هم بنشینید ولی احترام مجلس را با حفظ آدابش نگه‌دارید.

این تأکیدی است راجع به برگزاری مجلس شب جمعه که البته بعد از شب جمعه، شب دوشنبه هم همین خصوصیت را دارد. اصولاً وقتی مؤمنین به اعتبار جلسه ایمانی دور هم جمع می‌شوند (البته به اعتبار وجهه‌ی ایمانی نه به جهت قوم و خویشی و دید و بازدید معمولی) و به

یاد خدا باشند و مثلاً کتابی دینی را بخوانند، آن مجلس ارزش دارد و خداوند اجر به آنها می‌دهد، ان شاءالله.

و باید اجتماع فقری برای عبادت باشد و به یاد خدا و توجه قلبی مشغول باشند و اگر مأذونی بود نماز جماعت خوانده شود. و مصافحه در جمعه فضیلتش افزون می‌شود و خواندن کتب عرفا که مطالب دیانت و معارف حقه تذکر و پند و اندرز داده شود مفید و بر دانایی و بینایی می‌افزاید و ضمناً در دیدار یکدیگر از حال هم آگاه و حاجات مؤمنین برآورده می‌شود. و اندازه نشستن و توقف برحسب موقع و محل و حال فقرا متفاوت می‌شود و البته اگر خواستند و توانستند تا صبح با هم باشند و یا تا صبح بیدار هم باشند و زحمت بر کسی نبود پسندیده‌تر است و حضور غیر برادران در مجالس عمومی فقر مانعی ندارد اگر چه آنها غیر از صورت نبینند و بهره‌ای جز دیدن چشم و شنیدن گوش غالباً نبرند و مصافحه فقری با غیر سلسله روا نیست.^۱

دنباله‌ی موضوع جمعه و خصوصیات و تکالیفی است که در این شب و روز معین کرده‌اند. فرموده‌اند که مؤمنین هر وقت به یاد خدا با هم بنشینند، همان مجلس فقری است و همان جنبه‌ی فقری را دارد.

ولی مجلسی که به عنوان مجلس فقری است، شب جمعه است. منتها چون ما به دلیل دستور خداوند در آیه‌ای که قرائت شد، جمعه را مخصوص عبادت می‌دانیم، بنابراین صبح جمعه هم همان خاصیت را دارد یعنی مجلس فقری تلقی می‌شود به اعتبار مجاورت با شب جمعه. درباره‌ی شب‌دوشنبه هم از ائمه اخبار و احادیثی رسیده است که شب‌دوشنبه را هم اهمّیت داده‌اند؛ نه به اندازه‌ی جمعه، ولی بعد از جمعه، شب‌دوشنبه اهمّیت دارد. به خصوص که دوشنبه روزی است که ایرانی‌های قدیم آن را محترم می‌دانستند، مثل ما که جمعه را محترم می‌دانیم، لذا اگر کاری نداشتند و مزاحم شغلشان نبود، شب‌دوشنبه هم مجلس بگیرند.

هر اجتماع فقری باید به یاد خدا و برای عبادت باشد، البته وقتی عبادت می‌گویند اول چیزی که به ذهن متبادر می‌شود، نماز است که باید خوانده بشود. اگر مأذونی برای نماز بود به جماعت خوانده بشود، برای اینکه نماز جماعت ثوابش خیلی بیشتر است، ولی به هر جهت اگر مأذونی هم نبود نماز باید در موقعش خوانده شود. در مورد مأذون نماز هم شنیده‌ایم که ایراد می‌گیرند، حال آنکه این ایراد صحیح نیست. در واقع اجازه‌ی نماز تعیین و تصدیق صلاحیت شخص مأذون برای پیش‌نمازی است و فقرا به اعتماد تشخیصی که بزرگ وقت داده است

این تشخیص را قبول می‌کنند و او را شایسته و دارای شرایط پیش‌نمازی می‌دانند.

یاد خدا خودش عبادت است. وقتی در قرآن در وصف نمازگزاران می‌فرماید: الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ، «خوشا آنان که دائم در نمازند»، این نماز تنها نیست، یاد خداوند و ذکر خداست که خودش عبادت است. در واقع جمعه، متمرکز و متبلور شده تمام عبادات است، لذا در جمعه اثر عبادات بیشتر است. البته همیشه باید به یاد خدا بود، برای اینکه خدا در سایر ایام هفته که از خدایی نیفتاده، ما هم از بندگی نیفتاده‌ایم، کماکان ما باید بندگی‌مان را اعلام کنیم. توجه به جمعه هم که خداوند فرموده است یک نحوه بندگی است، یعنی اطاعت امر است و الا همه‌ی روزها و ایام مثل هم هستند.

درباره‌ی مصافحه‌ی فقری هم فرموده‌اند که در جمعه فضیلتش بیشتر است. مصافحه‌ی فقری یادآور بیعتی است که کردیم. هر وقت با فقیری مصافحه می‌کنید به یادتان می‌آید که در برابر خداوند تعهدی دارید و همچنین به یادتان می‌آید که آن شخص هم با شما این تعهد را دارد. این است که در آخر فرموده‌اند مصافحه فقری با غیر از سلسله روا نیست چون باید یادآور بیعت باشد و اگر آن شخص بیعت نکرده باشد،

یادآور چه چیزی می‌تواند باشد؟

به همین دلیل به استدلال معکوسش اگر کسی با فقیری مصافحه نکرد در درویشی و فقر او خللی وارد شده است. چون اخیراً شنیده‌ام بعضی‌ها در دشمنی‌هایی که دارند این کار را می‌کنند و این هم بیشتر در اثر تحریک دشمنانی است که مثلاً به قول آن روزنامه هیجده سایت علیه ما تشکیل داده‌اند. بعضی سایت‌ها به‌عنوان طرفداری، از عمرو تمجید می‌کنند و از زید بدگویی می‌کنند تا ایجاد تفرقه کنند. اینها خودشان از فقر و عرفان خارج هستند، یعنی کافر به فقرند. اگر درویشی به درویش دیگر برای مصافحه رو آورد و او مصافحه نکرد از درویشی خارج است، می‌توانید او را غیر بدانید. اگر خیلی هم ارفاق به او بکنیم می‌گوییم منافق است، به هر جهت یک صفت بدتر از صفت دیگر.

در اخبار هست که حتی دو نفر که با هم کدورت داشته باشند، اگر یکی از آنها حرکت کند به طرف دیگری برای مصافحه، و او مصافحه نکرد، در دین و ایمانش خلل است. و وقتی مصافحه بکنند خداوند صد حسنه، یعنی صد کار خوب، برای آنها می‌نویسد. از این صد کار خوب، نود کار برای آن کسی است که رو آورده به آن طرف برای مصافحه، ده تا حسنه هم برای آن کسی است که قبول کرده است و

اگر او قبول نکرد ده سیئه بلکه صد سیئه برای او هست. بنابراین به این حرف‌های دشمنان که در لباس دوستی، دشمنی را به حدّ اعلا می‌رسانند، گوش ندهید و هرگز فریب آنها را نخورید. مصافحه در واقع آرم اسلام است، آرم فقر است. مثل اینکه بگوییم ما اسلام را قبول داریم بدون لاِإِلَهَ إِلَّا اللهُ. اسلام بدون لاِإِلَهَ إِلَّا اللهُ صحیح نیست، اصلاً اسلام نیست. فقر هم بدون تسلیم فقیر در مقابل فقیر برای مصافحه، فقر تلقی نمی‌شود. هرکسی هم که خلاف این تبلیغ یا توصیه می‌کند او هم گناهکار است و او بالاترین دشمنی است که در لباس دوستی درآمده است. به هرجهت برعکس شعر حافظ که می‌گوید: «شهری است پر کرشمه و خوبان ز شش طرف»، اوضاع طوری شده که باید بگوییم: «شهری است، دورانی است، پر کرشمه و بدان ز شش طرف ما را احاطه کرده‌اند.» مواظب باشید گول شیاطین را نخورید. از طرف دیگر فقط با کسی که اعتماد دارید که بیعت کرده، مصافحه کنید. در جای دیگر پندصالح می‌فرماید نسبت به درویش سایر سلاسل با کمال محبت و دوستی رفتار کنید زیرا نام دوست از آنها شنیده می‌شود، اما مصافحه‌ی فقری جایز نیست؛ برای اینکه به اتصال سلسله‌ی آنها یقین نداریم. نفرموده‌اند آنها باطل هستند. بعضی‌ها را می‌دانیم باطلند، ولی خیلی‌ها را نمی‌دانیم. اما راه خودمان را که می‌دانیم صحیح است.

بنابراین باید با کسی مصافحه کرد که یقین بدانیم او هم بیعت صحیح کرده است؛ یعنی با فقرای سلسله‌ی خودمان مصافحه بکنیم.

خواندن کتب عرفا هم در مجالس خوب است. در واقع همین دستورالعملی که فرموده‌اند ما خوشبختانه اجرا می‌کنیم؛ چه در تهران و چه در شهرهای دیگر این دستور اجرا می‌شود. فرموده‌اند خواندن کتب عرفا که مطالب دیناتی و معارف حقّه دارد به منزله‌ی پند و اندرز است که مفید است و بر دانایی و بینایی اضافه می‌کند. دو لغت به‌کار برده‌اند که جامع همه‌ی خصوصیات است؛ یعنی از آنچه گفته می‌شود بر علم و دانش ما اضافه می‌شود و از توجّه به معنای آن و توجّه به اینکه برای اطاعت امر در این مجلس هستیم، بر بینایی و دانایی ما اضافه می‌شود، چنانکه در داستان ملاقات ابوعلی‌سینا با شیخ ابوسعید ابوالخیر مشخص است. ابوعلی‌سینا تعریف ابوسعید را شنیده بود، لذا فقط به قصد زیارت شیخ به شهر وی رفت. وقتی آنجا رسید گفتند شیخ در حمام است. معطل نشد و وارد حمام شد. طالب علم، طالب دانایی این است. بعد از سلام و علیک و مبادله تعارفات مرسوم، شیخ از ابوعلی‌سینا به این مضمون پرسید که شما می‌گویید که هر متحرکی برمی‌گردد به اصل خودش؛ مثلاً اگر طاس حمام را رها کنیم به زمین می‌افتد. ابوعلی‌سینا گفت: بلی، همینطور است. شیخ طاس را رها کرد و

به آن اشاره‌ای کرد، طاس معلق در هوا ماند. گفت در این باره چه می‌گویید؟ ابوعلی سینا از شیخ تقاضای خلوت کرد. همین قدر از این ملاقات گفته‌اند، مابقی‌اش را نه شیخ فرموده است چه مکالماتی شد نه ابوعلی سینا. فقط جمعی گفته‌اند که شیخ فرموده که آنچه من می‌بینم ابوعلی سینا می‌داند و از ابوعلی سینا پرسیدند، گفت: آنچه من می‌دانم شیخ می‌بیند. این دانایی و بینایی که اینجا فرموده‌اند یعنی جمع بین ابوسعید ابوالخیر و ابوعلی سینا. دقت در کتب عرفا که در مجالس خوانده می‌شود این اثر را دارد. اصولاً عرفا در کتاب‌هایشان غالباً حالات معنوی خودشان را عرضه کرده‌اند و یا مراحل سلوک خودشان را بیان فرموده‌اند، این است که خواندن این کتب بر بینایی ما می‌افزاید و چه بسا خیلی کسانی که از روی علاقه‌مندی می‌خواهند بدانند که در چه مرحله‌ای از سلوک قرار دارند، چون این کتب در واقع مراحل سلوک را شرح داده، می‌توانند حالاتشان را منطبق با آن کنند. از طرفی نتایجی را که عرفای بزرگ در مراحل سلوک خود گرفته‌اند، در هر مرحله‌ای آنها را به صورت توصیه و پند به ارادتمندان و سالکین دیگر توصیه کرده‌اند که نمونه‌اش خود همین کتاب *پند صالح* حضرت صالح علیشاه است. کسانی که خدمت خود ایشان رسیده و معاشر بودند درک می‌کنند که این کتاب در واقع شرح حالات روحی خود ایشان است. البته خواندن یا

شنیدن این کتاب در منزل هم ممکن است، چنانکه ممکن است نوار فرمایشاتشان را در ضبطصوت بگذارند و بشنوند ولی این کار آن فایده‌ای که در دیدار و حضور فقرا هست نخواهد داشت، برای اینکه در مجالس فقری، دیدار فقرا اولاً در معنا و سلوک دیگران مؤثر است و ثانیاً فقرا از حال هم آگاه می‌شوند و اگر گرفتاری داشته باشند سعی می‌کنند رفع کنند. از لحاظ ظاهری هم اگر فکر کنیم همه‌ی اینها برای ما محسوس است. اینکه فقرا با هم بنشینند، مشکلات شخصی و مشکلات جمعی آنها بطور طبیعی مطرح می‌شود و در این وسط راه پای نهادن به سوی صراط مستقیم آشکار می‌گردد. وقتی ببینند که کسی همیشه مجلس می‌آمد، این دفعه نیامده، می‌روند دنبال او که چرا نیامده؟ آیا مریض شده؟ گرفتاری دارد؟ یا اگر آمد و دیدند افسرده است، علتش را از او می‌پرسند و با خود او درد دل می‌کنند. و به این طریق رفع مشکلات می‌شود. من مرحوم حاج آقای نورنژاد (صابرعلی) را به یاد دارم. ایشان در مشهد مقیم بودند و فقرا را غالباً می‌شناختند. اگر یکی از فقرا که همیشه مجلس می‌آمد نیامده بود، ایشان حتماً حالش را می‌پرسیدند و روزهای جمعه مرحوم سلطان ابراهیم منعمی خدمت ایشان می‌آمد و با هم می‌رفتند و از حال او خبر می‌گرفتند. این فایده البته در شنیدن از طریق ضبطصوت نیست، این فایده از دیدار است.

فایده‌ی دیگری که از دیدار است این است که بر ایمان انسان می‌افزاید. از علائم و صفات مؤمن که ائمه فرمودند این است که دیدار مؤمن بر ایمان می‌افزاید. از طرفی وقتی پندی، صحبتی، کتابی که خوانده می‌شود از بیان یکی از فقرا باشد، از بیان یک برادر باشد، اثر روانی آن بر انسان بیشتر است. اگر دقت کرده باشید حتی در سخنرانی‌ها و حتی میتینگ‌های سیاسی همه سعی دارند گوینده‌ی کلمات را ببینند. اگر فقط به آن کلام نظر دارند، می‌توانند یک گوشه‌ای بنشینند و مثلاً از طریق رادیو بشنوند ولی خود دیدار به نحوی مؤثر است. چون کلام عبارت است از معنایی که در ذهن گوینده ایجاد شده و آن را به بیان درآورده تا به آن طرف برساند. اما غیر از بیان که نقل و انتقال افکار است خود دیدار هم نقل و انتقال افکار می‌کند، مثلاً وقتی صورت دوستی را می‌بینید، اگر گرفته باشد می‌فهمید که گرفتاری دارد، اگر بشاش باشد شما هم خوشحال می‌شوید. به این جهت بهتر آن است که همان مطلبی که ما در منزل می‌توانیم بخوانیم، در مجلس فقرا گفته شود که دیدار فقرا هم حاصل گردد.

بنابراین مجلسی که جنبه‌ی ایمانی دارد و فقط برای یاد خداست هم بر دانایی اضافه می‌کند هم بر بینایی. البته شرکت در مجالس خانوادگی هم خوب است ولی این صفات را ندارد. صرف دیدن

مؤمن و اینکه همدیگر را ببینند موجب می‌شود که ایمانشان زیادتر می‌شود. این را بطور خیلی طبیعی می‌توانید درک کنید. فرض کنید در خیابانی راه می‌روید، آن طرف خیابان یکی از فقرایی را که کمتر دیده‌اید یا دلتان می‌خواست ببینید، رد می‌شود. بی‌اختیار دلتان محبت خاصی به او پیدا می‌کند که اگر هم به سمت او نرفتید، همان محبت موجب تقویت ایمان می‌شود. از اینرو ولو در مجلس فقری گفتاری بیان نشود و یا اینکه مثلاً کسی گوشش آنقدر ضعیف باشد که نتواند مطالب را بشنود، به همان دیدار، ایمان زیاد می‌شود. البته اگر بیانی بود، آن بیان بر علم آدم زیاد می‌کند، چون به هر جهت یک مسأله‌ی فقری مطرح می‌شود. میزان مجالس که چقدر طول بکشد بستگی به تشخیص خود فقرا یا موقعیت زمان، موقعیت محل و گرفتاری‌هایی که ممکن است موجود باشد، دارد و حدّ معینی ندارد. حدّ معین فقط این است که چون در درجه‌ی اول شب‌جمعه و بعداً شب‌دوشنبه مورد توجه است، نماز مغرب و عشاء به هر جهت باید خصوصاً در شب‌جمعه اقامه شود. بنابراین بهتر این است که نماز شب‌جمعه در اول وقت و در خود مجلس خوانده بشود. اگر مجاز نمازی بود نماز می‌خوانند اگر نه، به نیت شب‌جمعه فردای بخوانند. مثل اینکه توسّل به امام زمان کرده‌اند چون شب‌جمعه منتسب به آن حضرت است. اصولاً مدّت توقّف در مجالس

هم نباید زیاد طولانی باشد برای اینکه خیلی‌ها کار دارند و خسته هم می‌شوند. از طرفی دلشان می‌خواهد تا آخر مجلس بنشینند.

در اینجا مرقوم فرموده‌اند که اگر شب‌جمعه کسی و یا عده‌ای با هم خواستند تا صبح بیدار باشند چه بهتر، ولی غالباً دیده شده که در دنیای فاسد امروز، فساد بر اینطور مجالس اثر می‌کند. این است که به‌هیچ‌وجه به‌نظر نمی‌رسد این کار صحیح باشد. از اینرو بر این قسمت فرمایش ایشان یک تبصره اضافه می‌کنیم و آن این است که بدون اجازه این کار را نکنند. اگر کسی یا جمعی می‌خواهند مجلسی تا صبح داشته باشند، بپرسند و اگر اجازه دادند انجام شود. اما دورانی که فساد به این اندازه نبود (فساد همیشه بوده ولی نه به این اندازه) شب‌جمعه را تا صبح مجلس می‌داشتند.

دیدن مجالس فقری هم که می‌دانید و هم می‌بینید برای همه‌ی مردم آزاد است. گوا اینکه مرقوم فرموده‌اند کسی که اهل فقر نیست در مجالس فقری جز استماع کلام و جز دیدن دیگران بهره‌ای نمی‌برد و معنویتش را درک نمی‌کند. ولی به‌هرجهت چشم و گوش دو نعمت خداست و دو دریچه‌ای است که خداوند آنها را که لیاقت داشته باشند از این دریچه‌ها هدایت می‌کند. عملاً در همین دوران اخیر دیده‌ایم کسانی که امر بر آنها مشتبه شده و تصور کردند که درویشی

خلاف شرع یا مغایر تشییع است، می آیند می بینند که درویشی خلاف شرع که نیست، بلکه عین تشریح است یا اینکه نه تنها مغایر تشییع نیست بلکه عین تشییع است. تشییع بدون درویشی نیست و درویشی بدون تشییع ممکن نیست. به هر جهت مجالس فقری عمومی است و درش باز است که هر کسی می خواهد بیاید بنشینند. مجلس فقری برای یاد خداست بنابراین همه ی بندگان خدا حق دارند در مجلس بیایند. ما جز نام خدا و یاد خدا چیزی نداریم، همه هم بنده ی خدا هستند. حتی نمرود و فرعون هم بنده ی خدا هستند، موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام هم بنده ی خدا هستند. تفاوت این است که فرعون می گوید: **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**، ولی موسی علیه السلام یا عیسی علیه السلام می گوید من بنده ی خدا هستم. به هر جهت همه بنده ی خدا هستند.

بنابراین غیر فقیر هم حق دارد در مجلس بیاید. گوا اینکه مجلس فقری برای آنها اگر دقت کنند، گوش بدهند، فقط دانایی دارد. آن معنویت و لذت معنوی که فقرا می برند مسلماً غیر فقیر در مجلس نمی برد. ولی به هر جهت نمی شود کسی را از آمدن به مجلس منع کرد. البته وقتی به مجلس می آیند باید مراعات حال سایرین را هم بکنند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزه برای تربیت نفس و خود دادن بر اطاعت و تسکستن خواهش‌های نفس و کاهاندن قوای حیوانی و صفای روح و آگاهی از حال ضعف و دیگر حکمت‌ها در ماه رمضان به شرایط و دستور معین در شریعت امر شده است.^۲

رساله‌ی پندصالح حضرت صالح علیشاه دستورالعمل است هم برای ما و هم برای آیندگان. البته ایشان کلیات مطلب را ذکر کرده‌اند. برای کسی که بخواهد مطالعه‌ی بیشتری هم بکند در حواشی آن آقای وفاعلی هم شرحی مرقوم فرموده‌اند که حضرت صالح علیشاه خیلی از آنها را حذف کردند تا مختصر شود؛ این قسمت راجع به روزه است.

در پندصالح که دستورالعمل عرفانی است بیشتر احکام شریعت را که فقرا باید رعایت کنند ذکر کرده‌اند. البته با این تفاوت که جزئیات احکام شرعی را بیان نفرموده‌اند و جنبه‌ی معنوی و عرفانی آن را

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اوّل تاریخ‌های ۱۳۷۷/۷/۹ و ۱۳۷۷/۷/۱۶ ه. ش. و دوره‌ی دوّم تاریخ‌های ۱۳۸۸/۱/۱۳ و ۱۳۸۸/۱/۲۰ ه. ش.

۲. پندصالح، صص ۸۰-۷۹.

فرموده‌اند. در اینجا درباره‌ی روزه هم همینطور است. روزه بطور کلی عبادتی است مبنی بر خودداری شخص از کارهایی که مجاز و مباح و حتی در بعضی موارد خیلی هم مقبول است. روزه در شرع احکامی دارد که تا آن آداب و آن احکام را رعایت نکنید روزه درست نیست. البته مسأله‌ی اختلاف فتوای آقایان اساتید و علما از جنبه‌ی عرفانی برای ما اثری ندارد. چون گفته شده که همه‌ی مکلفین (البته آنهایی که خودشان مجتهد نیستند یا عمل به احتیاط می‌کنند که البته عمل به احتیاط نیز مشکل‌تر است) باید از عالمی تقلید کنند که جنبه‌ی اخلاقی و معنوی آن شخص چنین باشد که فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفَقَّهَاءِ صَاحِبًا لِنَفْسِهِ الی آخر. اگر این صفات را نداشته باشد ولو علمش هم به درجه‌ی آخرش باشد، فایده‌ای ندارد، چون آن شخص قابل تقلید نیست. اگر کسی فتوایی با غرض شخصی بدهد، آن فتوا قابل اطاعت نیست. یادم می‌آید که در کلاس درس استاد حقوق اسلام بحثی پیش آمد. من قبلاً دکترایم را گرفته بودم، ولی سر بعضی کلاس‌ها حاضر می‌شدم. کلاس هفت هشت ده نفری بود و از مطالبی که استاد می‌گفت استفاده می‌کردم و اگر اشتباهی هم بود یادآوری می‌کردم. یک‌بار مطلبی پیش آمد که من نظرم خلاف او بود. او هم می‌گفت: نخیر همین است که من می‌گویم، من خودم مجتهدم. راست هم می‌گفت، تحصیلاتش در

علوم اسلامی خیلی خوب بود. گفتیم: ولی تقلید از شما جایز نیست، البته بعداً که آن مسأله حل شد، معلوم شد که حق به جانب من است. ولی این توضیح را دادم که از هر دانشمندی که نمی‌توانیم تقلید کنیم. دانشمندی که علاوه بر دانش لازم در علوم اسلامی آن صفات را هم داشته باشد، قابل تقلید است. وقتی که مرجع تقلیدی را برای خودمان تشخیص دادیم (حالا ممکن است یکی عمرو نامی را مرجع بگیرد، دیگری زید را، یکی دیگر بکر، یکی دیگر خالد را) ولی به هر جهت فرض بر آن است که همه‌ی این مراجع اطلاعات لازم و آن صفات را هم دارند. حالا اگر از هر مجتهدی تقلید کردید و نظریات او را اجرا کردید، ولو او در استنباط خود اشتباه کرده باشد، شما ماثب هستید. مثلاً در مورد خود روزه بعضی‌ها می‌گویند آب به اندازه‌ای که گلو تر بشود مبطل روزه نیست، بعضی‌ها می‌گویند نه، به هر جهت مبطل روزه است. در مورد دود سیگار یا دود قلیان هم بحث شده که آیا مبطل روزه است یا نه؟ بعضی‌ها معتقدند که مبطل نیست و حتی در قدیم بارها مثال زده‌اند که فلان عالم مشهور بالای منبر در ماه رمضان قلیان می‌کشید برای اینکه نشان بدهد که مبطل روزه نیست. حالا ما چه کار داریم؟ این زحمت را خداوند به عهده‌ی او گذاشته، همین که او را مرجع قرار داده، مسئولیت به گردن اوست. وقتی او تشخیص داد که دود

مبطل نیست، کسانی که مقلد او هستند می‌توانند از دود استفاده کنند و روزه‌شان باطل نیست ولی مقلدین آن مراجعی که معتقد به مبطل بودن دود هستند نباید از دود استفاده بکنند؛ که اگر بکنند روزه‌شان باطل می‌شود. ولی هر دوی اینها در عالم عرفان و درویشی وظایف معنوی مشترکی دارند که عبارت از این است که برای خداوند کار کنند. البته همه‌ی مسائل دینی قابل تقلید نیست، حتی تقلید در اصول حرام است، در مسائلی که در قلمرو تقلید است باید تقلید کنیم و در مورد آنها این دستورات عرفانی را به کار ببریم.

خداوند همیشه روزی ما را می‌رساند، نعمت‌هایش هم فراوان است، هرگز از اینکه کسی زیاد بخورد نعمت خداوند، خزانه‌ی خداوند، کم نمی‌شود بنابراین آن کسی که در ماه رمضان سیگار می‌کشد، و آن یکی که نمی‌کشد اگر نیتشان اطاعت امر خداوند باشد هر دو مثاب هستند و هیچکدام گناهی ندارند. اصل در عبادات همین است که نیت شخص اطاعت امر الهی باشد. البته برای اینکه دل ما گرم بشود و به طیب خاطر و علاقه‌مندی دستورات را انجام بدهیم فوایدی هم برایش گفته‌اند؛ مین جمله یکی از فواید روزه سلامت خود بدن انسان است اگر این مسأله را رعایت کند. یعنی نه اینکه روزه به این صورت باشد که روز که غذا نمی‌خورند شب به تلافی آن تا صبح بخورند، نه! یک وعده

از وعده‌های غذا را (برای ما که سه وعده غذا می‌خوریم) در واقع باید حذف کرد. بدون اینکه در سایر جهات تفاوت کند و اگر این رعایت را بکنند برای سلامتی خیلی مفید است.

روزه از عباداتی است که در همه‌ی ادیان و ملل وجود دارد. ادیان و مذاهب ایرانیان قدیم، مذهب زرتشتی، مذهب اسلام، در همه‌ی این ادیان بوده است. دو عبادت که در تمام ادیان مشترکند (البته مقررات و شکل آنها فرق می‌کند) عبارتند از: نماز و روزه. این است که در فارسی هم لغات نماز و روزه مطابق با صلاة و صوم است. عبادات دیگر مختلفند مثلاً حج در اسلام است ولی در مذاهب قدیم ایرانیان نبوده. این است که لغتی که معادل حج باشد در فارسی نداریم. زکات هم به همین نحو است که در ادیان به این صورت نبوده ولی همه‌ی ادیان و مذاهب پیروان خود را به کمک به دیگران ترغیب می‌کردند.

نماز جنبه‌ی مثبت بندگی و بیان این مطلب است که خدایا تو را می‌پرستیم. روزه مظهر عباداتِ امساک است، امساک یعنی خودداری کردن؛ یعنی خدایا از آنچه از تو دور است ما هم دور می‌شویم. یکی دارای جنبه‌ی منفی است و دیگری جنبه‌ی مثبت دارد. در واقع مسأله‌ی به عمل درآوردنِ خَلع و لُبس است. چیزهایی را از خودمان خلع یا دور می‌کنیم و چیزهایی را بر خودمان می‌گیریم و می‌پوشانیم.

این است که نماز به جنبه‌ی بُس برمی‌گردد و روزه به جنبه‌ی خَلع. روزه به‌عنوان ریاضت شرعی دستورالعملی است که خصوصیات آن را اینجا نوشته‌اند، و در بین عرفا و در عرفان معمول بوده است. روزه امساک است. لغت صوم در عربی به معنای سکون و آرام گرفتن است و امساک کردن یعنی خودداری کردن؛ از هر چیزی مین جمله از حرکت که اسمش سکون باشد. در زبان فارسی به‌نظر می‌رسد که روزه از لغت روز بیاید؛ یعنی منسوب به روز، چنانکه می‌گوییم یک‌روزه یا سه‌روزه. ولی دلیل چندان محکمی بر تأیید آن به‌نظر نمی‌رسد. بنابراین عبادتی است که خیلی انسان را به خداوند نزدیک می‌کند.

در حدیث آمده: **بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ**، اسلام بر پنج چیز بنا شده: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت. منظور اینکه نماز و روزه از ارکان اسلام شناخته شده است. روزه‌ای که در اسلام واجب است، روزه‌ی ماه رمضان است. خداوند مقرر کرده است که در ماه معینی به این طریق روزه بگیرند. دو روز هم در سال روزه حرام است؛ یکی عید قربان و یکی عید فطر. این دو روز آداب خاصی دارد و روزه در آن حرام است. شاید حکمت این هم این بوده که نشان داده بشود که منظور از هر عبادت، اطاعت خداست. اگر گفتند بخور، خوردن عبادت است، اگر

گفتند نخور، نخوردن عبادت است. در آن دو عید، خوردن (یعنی روزه نداشتن) عبادت است، ولی در ماه رمضان روزه گرفتن و نخوردن عبادت است.

روزه از ارکان تربیت نفس است. در بیشتر مواقع، ریاضت‌ها و دستوراتی که می‌دهند، روزه هم جزء آن است؛ چنانکه شاعر می‌گوید:

صَمْت و جوع و سَهْر^۱ و عزلت و ذکر به دوام
 ناتمامان جهان را کند این پنج تمام
 یکی از اینها، جوع یا گرسنگی است؛ یعنی روزه.

مرقوم فرموده‌اند: روزه برای تربیت نفس و خو دادن بر اطاعت است. نفس همیشه علاقه‌مند است که غذا بخورد و به اصطلاح میل خود را انجام بدهد. ولی باید تربیت بشود که در موقعی که دل می‌گوید، یا به اصطلاح، عقل شرعی حکم می‌کند، بتواند برخلاف آنچه می‌کرده رفتار و اطاعت کند. این خو دادن نفس است که با آن حتی وحشی‌ترین حیوانات را تربیت می‌کنند. سگ تربیت شده فراوان است. حتی بعضی وقت‌ها شیر و پلنگ را هم تربیت می‌کنند. نفس ما هم از همه‌ی این حیوانات درنده‌تر است، اگر ره‌ایش بکنند، کار خودش را انجام می‌دهد. باید تربیتش کنند و عادتش بدهند به اطاعت از آن کسی که قلاده‌ی

۱. سَهْر: بیدار نشستن

نفسش را باید در دست داشته باشد. البته در بعضی انسان‌ها گاهی ممکن است عقل نتواند افسار سگ نفس را بگیرد؛ البته سگ که می‌گوییم نه از لحاظ توهین است، از لحاظ نگهداری و مواظبت است. برای اینکه سگ هم به انسان خیلی خدمت می‌کند و حتی خرید و فروش حیوانات وحشی جایز نیست مگر سگِ مُعَلِّم؛ سگی که برای انسان خدمت می‌کند. موقعیت دیگری هم سگ دارد و آن این است که خداوند سگ را در جایی هم‌ردیف اصحاب کهف قرار داده و به او هم یک شماره داده است. در آیه‌ی قرآن می‌فرماید: می‌پرسند عده‌شان چند است؟ بعضی‌ها می‌گویند سه نفر بودند و چهارمین آنها سگشان، بعضی‌ها می‌گویند پنج تا بودند و ششم آنها سگشان و...^۱ منظور اینکه او را جزء اصحاب به حساب می‌آورد؛ همین که آنها به خواب یا به آن مرگِ موقت فرو رفتند سگشان هم به همان حالت فرو رفت و بعد هم با همان‌ها بیدار شد. پس سگ که می‌گوییم، منظور یک نیروی قوی مهاجم است. نفس مسلماً همیشه خواهش‌هایی دارد، از جمله اینکه تشنه می‌شود، آب می‌خواهد یا گرسنه می‌شود، غذا می‌خواهد. در ماه رمضان و موقع روزه هم همینطور است و همین خواهش‌ها را دارد. لذا برای تربیت کردن آن لازم است که روزه بگیرد که این قبیل

۱. سوره کهف، آیه ۲۲: سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ....

خواهش‌های او را در واقع بشکنند.

در اینجا تفکیکی برای نفس شده است و دو جنبه قائل شده‌اند. یکی نفس را عادت دادن است، اما چه کسی عادت بدهد؟ هر دو در درون خود ماست. هم نفس و هم آن جنبه‌ای که باید او را تربیت کند در درون ماست. شاید این همان چیزی باشد که بسیاری از روانکاوان امروز به آن خودآگاه و ناخودآگاه گفته‌اند. عرفا می‌گویند دل (البته منظور اصطلاح عرفانی‌اش است، نه این دلی که در سینه و در جسم ماست) باید متوجه به خداوند باشد؛ برای اینکه دل مؤمن جایگاه خداوند است و دل وسیله و راه ارتباط انسان با خالق است. دل باید همیشه در اطاعت امر خداوند آماده باشد تا آن ایمانی که خداوند در آیه‌ی شریفه فرموده و به ما تضمین داده است به دل وارد شود. قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا، اعراب گفتند که ما ایمان آورده‌ایم، خداوند می‌فرماید به آنها بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، لکن بگویید که ما اسلام آورده‌ایم، مسلمان شده‌ایم، وَلَئِنْ يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ، ایمان در دل شما وارد نشده. بنابراین دل را باید پاک نگه‌داریم تا ایمان داخل آن بشود. دل را باید آب و جارو کنیم برای محبوب.

نفس هم دارای معانی فراوانی است ولی در اینجا عبارت است از آن جنبه‌ی مشترکی که بین ما و سایر حیوانات است که اسمش را عرفاً غریزه می‌گذارند یعنی احتیاجات بدنی. باید کاری بکنیم که دل بر نفس تسلط داشته باشد، نفس را به اطاعت وادار کند، که جلوی خواهش‌های نفس بایستد؛ خلاصه، دل بر اعضا و جوارح ما حاکم باشد، نه نفس. روزه به این کار کمک می‌کند، مثل آن تربیتی است که حیوان وحشی را با آن رام می‌کنند؛ چنانکه همه دیده‌ایم سگ تربیت شده فراوان است. دل ما هم باید این کار را بکند و نفس را بر کاهاندن قوای حیوانی و یافتن صفای روح تربیت کند. وقتی که از جسم قدری کاهانیم، روح صفا پیدا می‌کند. به قول سعدی:

نه چندان بخور که از دهانت برآید

نه چندان که از ضعف جانت برآید^۱

هر چه نفس قوی‌تر و نیازهای بدنی آن بیشتر باشد، دل بیشتر در معرض وسوسه است؛ چنانکه یا گرسنه می‌شود، یا تشنه و امثال اینها. آنوقت دیگر حواسش پرت می‌شود. دل به کار خودش نمی‌رسد. اما اگر آن را عادت بدهد، خواهش‌های نفس کمتر می‌شود. هم باید کاری بکنیم که خواهش‌های نفس کم بشود و هم در مقابل بسیاری از

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفاً، تهران، روزه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۷۳.

خواهش‌ها بتواند بایستد. دل باید خودش را چنان عادت بدهد که هر وقت به نفس گفت بایست، بایستد.

مسأله‌ی عادت در روانشناسی بسیار بحث شده است. عادت آنقدر در رفتار مؤثر است که بعضی از روانشناسان، زندگی انسان را اساساً بر مبنای عادت می‌گیرند و به مکتب اصالت عادت قائلند؛ یعنی می‌گویند انسان همه چیز را برحسب عادت انجام می‌دهد. عادت محاسنی دارد ولی یک عیبی که دارد این است که اراده‌ی انسان را کم می‌کند؛ آن کسی که برحسب عادت کاری می‌کند خودش تقریباً خبر ندارد. روزه یکی از فوایدش این است که ما تغییر عادت می‌دهیم که مطیع عادت نباشیم. خداوند نمی‌خواهد که انسان مطیع هیچ نیرویی، ولو نیروهایی که خودش مقرر کرده، جز امر الهی باشد. خداوند اجازه نداده و بشر را مجاز نکرده که هیچیک از غرایز صددرصد بر او حاکم باشد، بلکه باید اراده و نیت خالص داشته باشد. یکی از فواید روزه هم ترک عادت است. هرگونه خودداری هم همینطور است. این است که در واقع علاج بعضی از ناراحتی‌ها، روزه است؛ یا خودداری‌های دیگری که در دستورات ذکر شده است.

یک حکمت دیگر روزه هم این است که از حال ضعفا و آنهایی که حتی نان شب ندارند باخبر بشود؛ این امر از آثار اجتماعی روزه است.

روزه، هم آثار انفرادی دارد و هم آثار اجتماعی.

همچنین اگر اعتدال را رعایت نکنید، کَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا^۱ را رعایت کنید، سلامتی و تندرستی که وعده داده‌اند، حاصل می‌شود. نقل است که طیبی از یکی از شهرها به مدینه آمد و مدتی در مدینه ساکن بود. بعد از یک سال آمد خدمت پیغمبر و عرض کرد: من آمده‌ام اینجا، ولی هیچکس به من مراجعه نمی‌کند و در تمام این مدت مریضی نداشته‌ام. حضرت فرمودند: ما کمتر مریض می‌شویم. پرسید: چرا؟ فرمودند: آیةی کَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا را رعایت می‌کنیم. ما خوردن و آشامیدن را ترک نمی‌کنیم، ولی زیاده‌روی هم نمی‌کنیم.

اندرون از طعام خالی دار

تا در او نور معرفت بینی^۲

آن طیب تصدیق کرد و گفت: این بهترین راه برای بهداشت و تأمین سلامت انسان است. البته سلامت جسمی در روزه مشهود است، منتها خیلی از روزها غالباً می‌بینیم یک حالت ضعف و کسالتی پیدا می‌شود؛ دلیل آن را هم به دنباله‌ی این مطلب شرح داده‌اند. در مورد حال کسالت هم فرموده‌اند که مربوط به روزه نیست. مربوط به عدم

۱. سوره اعراف، آیه ۳۱.

۲. کلیات سعدی، گلستان، ص ۵۴.

رعایت بهداشت روزه است که چطور روزه می‌گیرند.

و هر اندازه از تن بکاهند بر روان افزوده شود. تندرستی که وعده داده‌اند به روزه مشهود و کسالت به واسطه تغییر وضع خواب و بیداری و زیادخوری و تنبلی و ناپرهیزی و خواب بین‌الطلوعین و بیکاری می‌شود. انسان نباید چنان گرفتار شکم و عورت گردد که یکی دو ساعت مثلاً غذای او نتواند دیرتر شود و از آن هراس و ترس داشته باشد. فقط وسوسه نفس است و طپش او هنگام بندگی و فرمانبرداری که باید پشت پا به آن زد و باید کوشید که در شب و روز روزه به یاد خدا بود و تمام اعضا و قوا را از مخالفت امر خدا و لذایذ دنیا نگاه داشت.^۱

روزه را به تندرستی وعده داده‌اند. در حدیث است که صَوْمُوا تَصِحُّوا^۲، روزه بگیرید تا سلامت یابید. حتی در مواقع معمولی هم اگر انسان کم بخورد یا وعده‌ای را حذف بکند، مفید است و فایده‌اش را احساس می‌کند. این یک قاعده‌ی بهداشتی است. پس این صحت اگر صحت بدنی باشد، امری است که مشهود است و از لحاظ طبّی هم می‌بینیم کسی که مریض می‌شود غذا کمتر می‌خورد.

۱. پندصالح، صص ۸۰-۷۹.

۲. بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷.

در اینجا مرقوم فرموده‌اند که چون به هنگام روزه داشتن خیلی‌ها احساس می‌کنند که کمی کسل هستند این را به حساب روزه نباید بگذارند و یک عاملش مربوط به تغییر وضع خواب و بیداری است؛ چون در ماه رمضان ساعات خواب و بیداری تغییر می‌کند. ولی باید سعی کرد همان برنامه‌ای که انسان برای خواب و بیداری دارد داشته باشد. عامل دیگرش زیاد خوردن است؛ با این تصوّر که سحر یا موقع افطار زیادتر بخورند تا گرسنه نشوند، و این خودش کسالت می‌آورد. قهراً اگر یک مدّت طولانی گرسنگی و تشنگی بر انسان غلبه داشته باشد ممکن است یک مرتبه بیشتر از حدّ معمول بخورد. یکی از عوامل هم تنبلی است که روزه‌گیر حالت رکودی به بهانه‌ی ماه رمضان پیدا کرده، کار کمتری می‌کند. به هر حال باید همیشه رعایت بهداشت بشود. اگر در موقع روزه هم انجام بشود آن *تَصْحُوا* مشهود می‌شود.

اما این دستورات مربوط به بدن است، در حالی که روزه باید روح ما را هم پاک کند، روح ما را هم *صَحّت* بدهد که این *صَوْمُوا تَصْحُوا* را که فرمودند، نگفتند فقط به بدن مربوط می‌شود. درست است که از *صَحّت*، ابتدا *صَحّت* و سلامتی بدنی متبادر به ذهن می‌شود، ولی این دستور، به *صَحّت* روحی هم مربوط می‌شود. عرفا (به اصطلاح) به سه نوع روزه قائل‌اند: روزه‌ی عام، روزه‌ی خاص و روزه‌ی

خاص‌الخاص. از همه پایین‌تر روزه‌ی عام است. البته مراد از روزه‌ی عام (چنانکه بعضی‌ها می‌گویند) روزه‌ی عوام نیست. عام هر کسی است که از مراحل عرفانی دور است، نه اینکه عوام به معنای عرفی آن باشد. روزه عام، روزه‌ای است که برای همه امکان دارد. روزه‌ی عام همین روزه‌ای است که ما می‌گیریم و مدّت معینی از خوردن و نوشیدن و بعضی اعمال دیگر که مبطل تلقّی می‌شوند احتراز می‌کنیم. روزه‌ی خاص روزه‌ای است که یک درجه بالاتر است. به این معنی که روزه‌گیر از سایر مناهی و منکرات هم پرهیز کند؛ یعنی همانطوری که معده‌اش را از خوردن و لیش را از چشیدن نگه‌داشته، از سایر منکرات هم نگه‌دارد، زبانش را از تهمت و افترا نگه‌دارد، قدمش را از اینکه رو به کار خطا برود، نگه‌دارد دستش را از خطا نگه‌دارد. از این خطاهایی که برای هر یک از اعضا گفته‌اند، خودش را نگه‌دارد؛ یعنی لااقل در آن ایام افترا نزند، تهمت نزند، بدگویی نکند، بدخُلقی نکند. اما روزه‌ی خاص‌الخاص روزه‌ی آن کسانی است که ما به گردیشان نمی‌رسیم. روزه‌ی آن کسانی است که علی علیه السلام در حقشان فرمود: خدایا تو را عبادت نمی‌کنم از ترس جهنّم یا به امید بهشت، بلکه چون تو را شایسته عبادت می‌دانم. این اشخاص که عبادتشان چنان است روزه‌شان هم چنین است که از هر چه غیر از خداست اجتناب کنند.

یعنی در ذهنشان هم جز خداخواهی و خداجویی نباشد. لااقل در این ایام روزه. این روزه است که کمال مطلوب و آخرین درجه آن است.

در ادامه می‌فرمایند نباید از اینکه غذا خوردن دیر شود هراس داشته باشیم و این هراس وسوسه‌ی نفس است. روزه تمرینی است برای اینکه ما بتوانیم بر خواهش‌های نفسمان مسلط بشویم. چند چیز است که در غریزه‌ی انسان هست و بطور معمول و مشروع برآوردن آن هیچ ایرادی ندارد و باید برآورده شود. یکی غذا خوردن است که باید غذا را به موقع بخورد که از بین نرود، یکی هم آب آشامیدن، و تا حدی نزدیکی کردن مشروع که آن نیز همینطور است. اینها قوی‌ترین محرک‌های جسمانی هستند که انسان را به حرکت وامی‌دارند و خداوند آنها را در طبیعت انسان‌ها قرار داده است. اما اگر بتوانیم بطور تمرین، ساعتی جلوی نیازهای اولیه‌مان را که قوی‌ترین نیازهایمان هم هست، بگیریم، این قدرت را به ما می‌دهد که تا حدی بتوانیم جلوی بسیاری از هوی و هوس‌های دیگرمان را که ضرورت ندارد و غریزی هم نیست نیز بگیریم. این بهترین تمرین است. باید فکر کنیم انسانی که نتواند چند ساعتی جلوی این ضروریات را بگیرد، چطور می‌تواند جلوی شیطان به آن قدرت را بگیرد؟ اگر بتوانیم جلوی امیال حلال را در بعضی مواقع بگیریم و قدرت به خرج بدهیم که مسلط شویم، شاید

بتوانیم در سایر مواقع هم مسلط باشیم.

سایر جانداران نیز تابع غریزه‌ی فوق هستند؛ یعنی آنچه که ضرورت حیاتشان اقتضا می‌کند به همان اندازه از مظاهر مادی طبیعت بهره می‌برند. ولی خداوند این غریزه را در انسان به آن قوت قرار نداده که بتواند تمام وجودش را دربربگیرد. غریزه آزاد است؛ مثل یک سگی که آزاد است، ولی عقل هم آزاد است، عقل غریزه را هدایت می‌کند. به هر جهت در انسان آنچه که مربوط به غریزه است به قول قدما «جذب ملایم» می‌کند و آنچه مربوط به قوه‌ی غضبیه است، «دفع منافر» می‌کند. پس شهوت جذب ملایم می‌کند، منتها ممکن است انسان زیاده از ضرورت جذب کند که در آن صورت برایش مضر است؛ هم برای جسمش هم برای جانش مضر است. این است که خداوند روزه را مقرر کرده و یکی از حکمت‌های اصلیش تمرین همین امر است. به این جهت روزه، اراده را قوی می‌کند. در انسان، اراده نقش عمده‌ای دارد. در حیوانات اراده به اصطلاح مقطعی است. حیوان همیشه اراده‌ای ندارد. نمی‌داند چه بکند. همانوقت علف که جلویش است تصمیم می‌گیرد که برود علف بخورد. ولی انسان از پیش برنامه می‌چیند. گوا اینکه بعضی حیوانات هم تا یک مدّت، فاصله‌ی کوتاهی از زمان، می‌توانند تصمیم بگیرند و اراده‌ای به کار ببندند. ولی اصل این

است که بطور معمول حیوان اراده‌ی خاصی ندارد. در میان حیوانات، اراده مخصوص انسان است. چون خداوند در مورد خلقت انسان فرمود: **فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**^۱، وقتی که درستش کردم؛ یعنی آن اتوماسیون بدنش، اتوماتیک بودنش، را منظم کردم، و آنوقتی که از روح خودم در او دمیدم، آنوقت باید ملائکه بر انسان سجده کنند. خداوند وقتی از روح خودش در او دمید بعضی از صفات و اختیارات خودش را بطور نسبی نه بطور مطلق، به انسان هم داد. این است که این اراده‌ی انسانی وابسته به روح انسانی است. اگر ما این اراده را در راه شیطان به کار ببریم دو ضرر دارد: یکی اراده‌مان را فاسد می‌کند، دیگری به شیطان کمک کرده‌ایم. این اراده باید تقویت شود. خداوند وسایل مختلفی برای تقویت اراده آفریده است که مهمترین آنها روزه است. برای اینکه اگر کسی بطور طبیعی غذا ببیند، به‌خصوص اگر گرسنه باشد، به‌هراندازه گرسنه باشد به همان اندازه با اشتیاق غذا می‌خورد. این طبیعی است، محتاج به توجیه نیست، ولی خداوند دستور داده است برای اینکه در اینجا آن میل تابع اراده شود؛ یعنی میل به غذا تابع اراده شود برای تمرین، روزه گرفته شود. اراده هم در انسان مسبوق به یک استدلال و یک منطقی است؛ به این معنی که

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

انسان فکر می‌کند (چه به صورت ظاهر، چه به صورت ناخودآگاه) و عملی را تشخیص می‌دهد که درست است. آنوقت آن عمل را اراده می‌کند، تشخیص می‌دهد که آن عمل را انجام دهد یا عمل را انجام ندهد. روزه تمرینی است برای تحقق اراده‌ی الهی؛ چون عملی را که بطور معمول در اختیار انسان است و همیشه می‌تواند اجرا کند، حالا اجرا نمی‌کند، چرا؟ چون آن کسی که اراده را داده، فرموده است در اینجا اینطور اراده بکن. این بهترین تمرین است برای تمام عبادات. روزه این حالت را می‌دهد. آنوقت با آن اراده‌ی الهی به نماز می‌ایستیم. این هم که گفته‌اند در این ایام باید به یاد خدا بود، نه اینکه سایر مواقع به یاد خدا نباشد، بلکه چون توجه انسان را جذب می‌کند به اینکه چرا من غذا می‌بینم گرسنه‌ام هم هستم اما نمی‌خورم؟ خود این توجه (بدون اینکه به اصطلاح اراده کند یا آگاه باشد) باعث این تمرین می‌شود که به خود می‌گوید که بله، تو این کار را می‌کنی چون خدا فرموده است. به این جهت روزه هم از عباداتی است که انسان را برای بندگی، برای خلوص در بندگی، آماده می‌کند.

در آخر این بخش، بدون ذکر تقسیم‌بندی روزه، تقریباً مطالب این تقسیم‌بندی را که روزه، عام و خاص و خاص‌الخاص دارد، بیان فرموده‌اند. ایشان اشاره می‌کنند به روزه‌ی خواص که در شب و

روز (لااقل در ایام ماه رمضان) باید به یاد خدا بود و تمام قوا را از مخالفت خداوند باز داشت. در مورد نماز گفته‌اند که **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ**^۱ ولی نماز واقعی که ذکر است مقید به ساعت نیست. همانطور که شرح دادم باید در ایام روزه تمام قوای خودمان را از مخالفت با خدا باز بداریم و همینطور زبان را از گفتار بیجا، دست را از خیانت و از ضربه زدن به دیگران و... این یک تمرینی است برای تقوا و پرهیزکاری. در قرآن درباره‌ی روزه می‌فرماید: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**^۲، بر شما نوشته شد (یعنی واجب شد) روزه، همانطوری که بر مذاهب قبلی هم واجب شده بود؛ به این امید، **لَعَلَّكُمْ** یعنی شاید که تقوا پیشه کنید. در آیات قرآن از این قبیل «شاید»ها بسیار آمده، چنانکه می‌فرماید: **لَعَلَّكُمْ تَعْمَلُونَ**، **لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ**. ولی در اینجا می‌فرماید: **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**؛ یعنی به امید اینکه با این خودداری و این تمرین بتوانید در زندگی تقوا پیشه کنید. امیدوارم خداوند این توفیق را به ما عنایت کند.

۱. سوره معارج، آیه ۲۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

خلاصه صفات مؤمنین

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده، صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایب‌تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی‌الموالی و سایر موالی علیهم‌السلام است به جای خلاصه آنچه تا اینجا نوشته شد، می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است:

مؤمن، خداخواه و خداجوست، نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری و خرد با پایداری و گذشت با توانایی و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد. و هنگام نیکی کردن شادان و از بدی پشیمان و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند و در هر حال و هر کار یاری از صبر و صلوة جوید و آماده و مهیای مرگ باشد، و ساز و برگ آن را فراهم سازد.

سرمایه‌ی عمر را بیهوده نگذراند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید. حیثش بر شهوت چیره باشد و گذشتش بر خشم و دوستی بر کینه و قناعت بر آرزو، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند و کار امروز به فردا نیاندازد و در دنیا میانه‌روی کند و از معصیت خود را نگاه

دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکننده‌ی بر خود نیکی کند و با آن کس که از او بگسلد بیبوندد و محروم‌کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی‌نیاز نبرد و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم‌کشیدگان باشد.

از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند و عذر پذیرد و عیب پوشد، از چالپوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد. و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد. از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد.

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد، و خود را بزرگ شمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد، و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را بدست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید در اصلاح کوشد، در حکم از درستی

نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده حیا ندارد، در کارها شتاب نکند نام مردم به بدی نبرد، حفظ‌الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد بپرهیزد، یاور ستمزدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق‌الزحمه و حق‌الجماله که ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی‌پایان و فضلش فراوان است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه‌اش را نتوان گذاشت:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه‌روزگار دیده با نیاز از درگاه بی‌نیاز پوزش خواست:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد

امید که به همه دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و به

آنچه پسند مولی است موفق دارد.

مروری بر عنوان جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پندصالح

قسمت اول

* شرح مقدمہ * شرح فکر و تحقیق * شرح دلائل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دوم

* شرح ایمان * شرح ذکر * شرح فکر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت سوم

* شرح انتظار * شرح صحبت و صلوات * شرح آداب خدمت * شرح کتمان سر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت چهارم

* شرح اخلاق * شرح مراقبہ و محاسبہ * شرح یاد مرگ، امل * شرح توبہ و انابہ * شرح حیاء، خوف و رجا * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت پنجم

* شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم * شرح رقت، فراست، غضب و شہوت * شرح شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت * شرح خشم، کظم غیظ، عفو و احسان * شرح تہوّر، جبن، کینہ، عداوت، ظلم،

شہوت، عفت، شرہ و خمود * شرح توکل، تسلیم و رضا، شکر * شرح احسان
والدین، وفا، قناعت * شرح استغنا، طمع، سخا و حرص * شرح حلال، مکر،
خدعہ، طغیان، جزع و حسد * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ششم

* شرح خدمت * شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی *
خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہفتم

* شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * شرح جمع شریعت
و طریقت * شرح قرائت قرآن * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہشتم

* شرح نماز * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت نہم

* شرح اوراد * شرح دعا * شرح سحر * خلاصہ صفات مؤمنین.